

سیری در افکار و زندگی عارف بزرگ ایرانی

شیخ فریدالدین عطار

دکتر مسعود همایونی

یادداشت سردبیر:

۱- عطار نیشابوری، یکی از بزرگ‌ترین عارفان ایرانی است. ماهنامه‌ی حافظ در این شماره، چند مقاله درباره‌ی عطار چاپ می‌کند. در این مقالات، دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، دکتر مسعود همایونی، فرید جواهر کلام و دکتر افراسیاب پور، هر کدام از منظری خاص به آثار عطار پرداخته‌اند. اطمینان داریم که دیگر نویسندگان فرهیخته‌ی کشورمان این مباحث را با اشتیاق دنبال خواهند کرد.

۲- نخستین مقاله‌ی عطارشناسی در این بخش از آثار دکتر مسعود همایونی (۱۲۹۹-۱۳۲۲)، است. وی در رشته‌ی حقوق، فلسفه و اقتصاد درجه‌ی دکتری داشت. از سال ۱۳۴۱ مجله‌ی با عنوان *ارشاد* منتشر می‌کرد. بعدها، «بنیاد عرفان مولانا» را تأسیس و سرپرستی کرد که سال‌های مدید نخست در تهران و سپس در لندن فعال بود. تألیفات او عبارتند از: *سرچشمه‌ی عرفان ایران* (۱۳۶۷)، *تاریخ سلسله‌های طریقه‌ی نعمت‌اللهیه* (۱۳۷۱)، *پاسخ هفت پرسش درباره‌ی تصوف* (۱۳۶۹)، *پول ایران، حقوق سندیکایی، اصطلاحات سندیکایی و...*

□ ۱- مدخل

بیان می‌دارد و هفت منزل: طلب، عشق، معرفت، استغناء، توحید، حیرت و فنا را در آن شرح می‌دهد.

از تألیفات مهم شیخ عطار به نثر فارسی، *تذکره‌الاولیایست* که آن را در سال ۶۱۷ هجری تألیف کرده و شرح و احوال و کرامت‌های نود و شش تن از پیشوایان طریقت تصوف و عارفان بزرگ را به نثری ساده و شیوا نگاشته است.

عطار در کتاب *اسرارنامه‌ی خود*، درباره‌ی بایزید بسطامی، نخستین حامل فلسفه‌ی اشراق در دوره‌ی بعد از اسلام، چنین سروده است:

چنین گفتست آن خورشید اسلام
که طالع شد ز برج خاک، بسطام
که من ببریده‌ام درگاه و بی‌گاه
سه‌باره سسی‌هزاران سال در راه
چسوره دادند بر عرش مجیدم
هر آن‌جا پیش آمد بایزیدم
ندا کردم که یارب پرده بردار
ز پرده بایزید آمد پدیدار
بهرسیدند از او کای خاص درگاه
به ایزد کی رسد بنده در این راه
چنین گفت او که هرگز کس رسیدست
عجب باشد گر این‌جا کس ندیدست
بدو گفتند: ای خورشید انور
چه چیزست اندرین دریا عجب‌تر
عجب‌تر گفت: نزدیک من آن است
که در دریا ز خود کس را نشان است
تو را نقدی بیاید در ره دور
که جان را ذوق باشد، دیده را نور

شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، یکی از بزرگ‌ترین عرفای ایران و از حاملان بزرگ فلسفه‌ی اشراق بوده است. به نظر می‌رسید که افکار شیخ شهاب‌الدین یحیی سهروردی، فیلسوف و عارف بزرگ ایرانی که در موقع شهادت او عطار پنجاه سال داشته، در روحیه‌ی وی بسیار مؤثر افتاده است. برخی گفته‌اند که کتاب *مصیبت‌نامه* را نیز تحت تأثیر شهادت جان‌خراش سهروردی به نظم کشیده است.

ولادت او، به تحقیق معین نیست، اما بایستی پیش از ۵۴۵ هجری (۱۱۵۰ میلادی) به دنیا آمده باشد. مولد او کدکن نزدیک نیشابور است. پدرش را شغل عطاری بود و فریدالدین کسب پدر پیش گرفت. داروخانه‌ی داشت که برای بیماران دوا نیز تجویز می‌کرد. به گفته‌ی خود، هر روز پانصد نفر به آن‌جا مراجعه می‌کردند: به داروخانه پانصد شخص بودند که در هر روز نضم می‌نمودند عطار به کسب علوم و درک صحبت مشایخ و بزرگان اهل تصوف، مانند شیخ نجم‌الدین کبری و دیگران، روزگار می‌گذرانید و در این راه آن قدر پیش رفت تا خود از پیشوایان این طریقت شد و مقامش به‌جایی رسید که مولانا جلال‌الدین محمد درباره‌ی او گفت: هفت شهر عشق را عطار گشت ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم

عطار در سال ۶۲۷ هجری، در فتنه‌ی مغول، در نیشابور به قتل رسید و درباره‌ی کشته‌شدن او داستان‌های مختلفی نقل کرده‌اند که مقرون به حقیقت نیستند.

آثار عطار از نظم و نثر به عدد سوره‌های قرآن به ۱۱۴ می‌رسد و معروف‌ترین آن‌ها عبارت است از: *دیوان* قصاید و غزلیات او که در حدود ده‌هزار بیت است. دیگر *الهی‌نامه*، *پندارنامه*، *اسرارنامه*، *مصیبت‌نامه* و از مثنوی‌های بسیار مشهور او *منطق‌الطیر* است که نزدیک به هفت‌هزار بیت دارد که مراتب سیر و سلوک و رسیدن به حق و توحید را از زبان مرغان که در طلب سیمرغ حرکت می‌کنند،

گر آن شایستگی حاصل کنی تو
 هم این‌جا آن جهان منزل کنی تو
 حضوری چون تو را همراه باشد
 دلست شایسته‌ی آن راه باشد
 خرامان می‌شوی در عالم عشق
 نگه داری اساس محکم عشق
 اگر سرما شود ناگه پدیدار
 وگر گرما شود در ره پدیدار
 چو عشقت همدم و همراه باشد
 تو را سرما نه و گرما نباشد

۲- طریقت عطار

بنا به گفته‌ی جامی، عطار مرید مجدالدین بغدادی (مقتول در بین سال‌های ۶۱۳ و ۶۱۶) بوده، به قرینه‌ی آن که در آغاز کتاب تذکره‌الاولیاء از ملاقات خود با وی سخن رانده است و چون مجدالدین بغدادی از خلفا و مشایخ نجم‌الدین کبری بوده، چنین نتیجه گرفته است که عطار بر طریقه‌ی کبرویه سلوک می‌کرده است.

گذشته از آن که در هیچ‌یک از آثار عطار نامی از نجم‌الدین کبری یا اشارتی حاکی از ارتباط وی به طریقه‌ی کبرویه مشاهده نمی‌شود، جز در یک مورد از تذکره‌الاولیاء که جامی بدان استناد می‌کند، نام مجدالدین بغدادی نیامده است و آن نیز دلیل ارادت عطار به مجدالدین بغدادی نتواند بود، زیرا ملاقات مشایخ با یک‌دیگر امری ست معمول و متداول و شاهد ارادت و تبعیت ایشان از یک‌دیگر نیست.

جامی در نقحات‌الانس چنین می‌گوید:

«بعضی گفته‌اند که وی اویسی بوده است و اویسی در تعبیرات صوفیه کسی را گویند که به‌ظاهر پیری ندارد و از روحانیت حضرت رسول یا یکی از مشایخ مستفید می‌شود و کسب فیض می‌کند و باطن خویش را جلا می‌دهد و به انوار معرفت روشن می‌گرداند و سیر و سلوک خویش را به تأیید روحانیت آن پیر به پایان می‌برد. چنان که اویس به دیدار حضرت رسول اکرم مشرف نگردید، اما مراحل کمال را به عشق معنویت وی طی نمود و در هم سپرد، پیداست که جهت اطلاق لفظ اویسی بر این طایفه همین نکته است.»

پس معلوم می‌شود که عطار در ظاهر خدمت پیری نکرده و دست ارادت به مرشدی نداده است، چنان که اختلاف اقوال در نحوه‌ی طریقت و کیفیت سلوک عطار این مطلب را تأیید می‌کند. علاوه بر این، شیخ عطار، در وصف حال خود قصیده‌یی دارد که برای درک احوال درونی و سیر او در مدارج سلوک نهایت اهمیت را حائز است. او در این قصیده خود را مستفید از روحانیت ابوسعید ابوالخیر (متوفی ۴۴۰) معرفی می‌کند و معتقد است که هر دولت که دارد از او یافته است. اینک سخن عطار:

تا گل دل ز خاوران بشکفت
 همه دل بوستان همی یابم
 طرفه خاری که عشق خود گل اوست
 در ره خاوران همی یابم
 از دم بوسعید می‌دانم
 دولتی کاین زمان همی یابم
 از مددهای او به هر نفسی
 دولتی ناگهان همی یابم
 دل خود را ز نور سینه‌ی او
 گنج این خاکدان همی یابم
 تا که بی‌خویش گشته‌ام من از او
 خویش صاحبقران همی یابم

در سخنان مولانا جلال‌الدین محمد مذکور هست که نور منصور حلاج بعد از صد و پنجاه سال بر روح فریدالدین عطار تجلی کرده و مریی او شد.

ارتباط معنوی و پیوستگی روحانی مولانا با عطار و حکایاتی که مولانا از آثار شیخ عطار در مثنوی و غزلیات اقتباس فرموده، دلیل بر این است که وی به آثار عطار انس و عشق تمام داشته است. در مثنوی شریف ۳۵ حکایت است که مأخذ آن‌ها به احتمال قوی آثار منظوم عطار است. مولانا در غزلیات خود عطار را به تعظیم تمام یاد می‌کند:

گرد عطار گشت مولانا

شربت از دست شمس بودش دوش

* * *

عطار روح بود و سنائی دو چشم او

ما از پی سنائی و عطار آمدیم

* * *

من آن ملای رومی‌ام که از نطقم شکر ریزد

ولیکن در سخن گفتن غلام شیخ عطارم

* * *

آنچه گفتم در حقیقت ای عزیز

آن شنیدستم من از عطار نیز

۳- دانش و آثار عطار

چنان که از مطالعه‌ی آثار عطار برمی‌آید، وی مردی بوده است مطلع از علوم و فنون ادبی و حکمت و کلام و نجوم و محیط بر علوم دینی از تفسیر و روایت احادیث و فقه، و به اقتضای شغل خود بصیر در گیاه‌شناسی و معرفت خواص ادویه و آگاهی‌اش از مبادی طب نیز قابل انکار نیست. به احتمال قوی، شیخ اوایل زندگی و شانزده سال نخستین عمر خود را در شهر قدیم و بقیه را تا وقتی که شهادت یافت، در شادباخ (شهر جدید) به سر می‌برد.

چنان که از مقدمه‌ی تذکره‌الاولیاء برمی‌آید و آثار عطار هم گواهی می‌دهد، او به تتبع احوال و جمع اقوال مشایخ صوفیه و گردآوردن حکایات آن طایفه عشقی شگفت و ولعی عجیب داشته است. با چنین عشق شگرف و طلب آتشین، مدتی از عمر خود را در جمع و ضبط حکایات و احال و نقل بزرگان تصوف گذرانید و حاصل عمر خود را در کتاب تذکره‌الاولیاء مندرج ساخت. عطار در این کتاب ۹۸۸ حکایت و ۲۸۶۴ کلمه از اقوال مشایخ را گرد آورده است. آثار منظوم شیخ عطار نیز آکنده از قصص و حکایات است. مجموعاً در مثنوی منطق‌الطیر، اسرارنامه، الهی‌نامه و مصیبت‌نامه، ۸۹۷ حکایت وجود دارد.

بنابراین مجموع حکایات در آثار منظوم و منثور عطار، بالغ می‌شود به ۱۸۸۵ قصه که شاید در آثار هیچ‌یک از شعرای فارسی‌زبان این مایه از قصص نتوان یافت. عطار در مقدمه‌ی تذکره‌الاولیاء علل و اسباب اهتمام خود را به گردآوردن قصه‌های مشایخ می‌شمارد و می‌گوید صوفیه از حکایت و تمثیل برای توضیح مطلب و ایجاد حسن تأثیر در کلام خود استفاده می‌کرده‌اند و دلیل آن هم چند چیز بوده است:

یکی آن که، صوفیه اگر شعر سروده یا اگر مجلس گفته و کتاب نوشته‌اند، مقصودشان تربیت و ارشاد عامه‌ی مردم بوده است و سخن برای طبقه‌ی ممتازه و رجال کم‌تر گفته‌اند. بدیهی‌ست که برای عامه‌ی ناس، برهان و استدلال منطقی مفید نیست، بلکه شاید مضر نیز واقع شود، ولی به حکایت و قصه میل و گرایش دارند و خوب می‌شنوند و می‌توان بدین وسیله آنان را به معارف حقیقی آشنا نمود. به علاوه، سخن صوفیه بیش‌تر نتیجه‌ی وجد و حال است و ثمره‌ی مشاهده و کشف است و شرح و تفصیل آن در لباس تمثیل و حکایت آسان‌تر و مؤثرتر خواهد بود.

دوم آن که، بسیاری از مسائل در تصوف هست که صریح و آشکار گفتن آن میسر نمی‌شود و شاید مصلحت شنوندگان نیز آن باشد که آن‌ها را به صورت امثال و قصه بیان کنند.

علاوه بر این، در آن روزگار که تعصب رواج داشت، صوفیان بیم داشتند که عقاید خود را آشکار کنند و به‌ناچار سر دلبران را در حدیث دیگران بازمی‌گفتند. عطار نیز در آثار خود مطالبی آورده است که اگر از لباس حکایت بیرون آورند، مایه‌ی فتنه و غوغا می‌شود و عامه‌ی بی‌خبر را به هیجان می‌آورد و از این رو او حکایت را برای اظهار مطالبی که صریح گفتن آن‌ها مضر بوده، وسیله قرار داده است.

۴- مجذوبان و شیفتگان در آثار عطار

گروهی از صوفیان بوده‌اند که به‌ظاهر حال، مناسب فهم و ادراک و رسوم و آداب و احکام شرع رفتار نمی‌کردند و اعمال‌شان بر وفق عقل صورت نمی‌گرفت و چنان می‌نمودند که به‌کلی زنجیر خرد را گسسته‌اند و سر در بیابان جنون نهاده‌اند. این طایفه، از مردم گریزان بودند و مانند دیوانگان می‌زیستند و به احکام شرع به‌ظاهر اعتنایی نداشتند و در سخن گستاخ بودند و بی‌پروا حقایق را بر زبان

می‌آوردند و به نکته‌سنجی و بذله‌گویی انگشت‌نما بودند و بر دستگاه و کارگاه آفرینش خرده‌ها می‌گرفتند و نقدها می‌کردند و دردهای اجتماع را که هیچ‌کس یارای اظهار آن نداشت، رویاروی خلفا و حکام و قضات و ائمه‌ی دین بازمی‌گفتند و به سبب شهرت به جنون و سقوط تکلیف از مجانین، از آزار خلق در امان بودند و روزگار به خوشی و آزادی می‌گذاشتند. این دسته از مردان حق را صوفیه «مجنوب» و «مجنون» و «عقلای مجانین» و «بهالیل» و حالت آن‌ها را جنون و جنون الهی و بهلله می‌گویند.

عطار در آثار خود با این شوریدگان سر و کار و ارتباط دیگری دارد. هرچا می‌خواهد دردهای اجتماعی خود را بگوید یا بر نظام آفرینش خرده بگیرد و یا عقاید دینی را نقد کند، آن‌جاست که پای

شریعت، هم چون شمع‌ی ست که راه می‌نماید.
بی‌آن که شمع‌ی به‌دست آوری، راه رفته نشود.
چون در راه آمدی، آن رفتن تو، طریقت است و
چون به مقصود رسیدی، آن حقیقت است...
شریعت، چون علم کیمیا آموختن است، طریقت،
استعمال کردن داروها و مس را در کیمیا
مالیدن، و حقیقت، زرشدن؛ یا مثال شریعت،
هم چون علم طب آموختن است، و طریقت،
به موجب طب دارو خوردن و پرهیز کردن، و
حقیقت صحت‌یافتن ابدی و از آن هر دو
فارغ شدن. چون آدمی از حیات بمیرد، شریعت
و طریقت از او منقطع شود و حقیقت ماند.
شریعت، علم است، طریقت، عمل است، و
حقیقت، وصول الی الله. (جلال‌الدین محمد بلخی،
مثنوی، چاپ نیکسون، ج ۵، مقدمه، صص ۲ و ۳)

این هشیار سران دیوانه‌شکل ابله‌دیدار را به میان می‌کشد و از زبان‌شان نکته‌های نغز بیان می‌کند و نقدهای ظریف و اعتراضات سخت و لطف‌آمیز وارد می‌آورد و در این هنگام سخن عطار روح دیگر دارد و دل‌انگیزی و شور خاص پیدا می‌کند و خواننده را به عالمی لبریز از حیات و معرفت و هشیاری می‌کشاند.

این طایفه را عطار به‌نام بیدل، مجنون، دیوانه، شوریده و شوریده‌ایام یاد می‌کند و در بیان مقام و احوال و سرگسستگی و دلیری ایشان در کشف اسرار، نکات دقیق و جالب بازمی‌گوید و به‌خصوص در مقاله‌ی ۲۲ و ۲۷ مصیبت‌نامه حالات و مقامات‌شان را شرح می‌دهد و نیز در منطق‌الطیر (صص ۱۹۱-۱۹۵) سخت از ایشان دفاع می‌کند.

شیخ عطار از حکایات این گروه مجموعاً ۱۱۵ حکایت در مثنوی‌های خود آورده است، بدین تفصیل: الهی‌نامه (۲۳ حکایت)، منطق‌الطیر (۱۴ حکایت)، اسرارنامه (۱۴ حکایت)، مصیبت‌نامه (۶۴ حکایت).

در این اشعار عطار به عناوین زیر آن‌ها را می‌ستاید.

به‌طور کلی قصه و حکایت در دست عطار به منزله‌ی ابزار است که از آن کارها می‌انگیزد و فواید بسیار می‌گیرد. در حقیقت به‌وسیله‌ی عطار بود که شعر ایران از دنیای محدود ادبیات اهل دربار و اهل مدرسه بیرون آمد و در فراخانی زندگی عامه و عقاید و احساسات مردم قدم نهاد.

مثنوی‌های عطار غالباً متضمن قالبی است که در آن قصه در قصه آمده است، تا حدی به شیوه‌ی کلیله و دمنه و هزار و یک‌شب است. در پاره‌یی از این قصه‌های کوتاه، قهرمانان حکایات، مردمان عادی و ساده‌ی کوی و برزن بوده‌اند. گدایان، پاسبانان، گورکنان، سقایان که خود صوفیان غالباً از همین طبقات پایین بوده‌اند.

قبل از عطار فقط سنایی است که در آثارش گه‌گاه، آمانه به اندازه‌ی عطار، از احوال و اقوال این طبقات عوام سخن می‌رود و به آن‌ها حق و نوبت برای حرف‌زدن داده می‌شود. پیش از آن، شعر فارسی فقط تابع ذوق و ادراک اهل درگاه بود و دنیای علایق سلطان و اطرافیان را تصویر می‌کرد. در حقیقت تصوف بود که به این طبقات پایین جامعه نوعی خودآگاهی داد که از برکت آن جرأت پیدا کردند تا دهان به سخن گشایند، در حالی که پیش از آن در آثار ادبی محکوم به سکوت بودند و حتا این طبقه اجازه نداشتند که دهان بگشایند یا در کلام اهل ادب جلوه‌گر شوند.

شاید می‌توان گفت که بالاترین خصوصیات آثار منظوم و منثور عطار آن است که برای هدایت و راهنمایی جامعه گفته شده است و در روزگاری که غالب شعرا فکر خود را در مدح و هجو و هزل به‌کار می‌بردند، او نظر خود را از امرا و حکام به جامعه‌ی انسانی و خدمت به حقیقت منصرف ساخته و بشر را به یگانگی و وحدت و بلندنظری و دوری از تصب دعوت کرده و وظیفه‌ی را که هر مرد صاحب‌دل باید برعهده بگیرد، به گردن گرفته و در ادای آن وظایف چندان که توانسته، کوشیده است.

در هر حال، احوال این طبقه از عقلای مجانبین در آثار عطار بسیار قابل توجه است و ارتباط آثار او را با زندگی و احوال طبقات عوام نشان می‌دهد. هرچند سابقاً عنصری و نظامی قصه‌های عامیانه را در واقع از محیط زندگی مردم به درگاه و اهل مدرسه برده بودند، ولی نتوانسته بودند آلام و احساسات واقعی عامه را آن‌گونه که داستان‌ها تعلق به آن‌ها داشت، در طی داستان‌های خود منعکس کنند. این کاری بود که به‌وسیله‌ی عطار انجام شد و او بود که قهرمانان قصه‌های صوفیانه‌ی خویش را تنها از میان شاهان و خلیفه‌زادگان نگزید، بلکه انسان‌های ساده، پیشه‌وران، گدایان و حتا دیوانگان نیز که هرگز در اشعار و آثار شعری دیگر اجازه‌ی اظهار وجود نیافته بودند، در داستان‌های وی مجال خودنمایی یافتند.

عطار سعی کرد که اشعارش عاری از هرگونه تقید باشد. برای عطار شعر وسیله بود نه هدف، حتا قصه نیز وسیله‌ی محسوب می‌شد که هدف آن عبارت بود از بیان دردهای انسانی و شور و هیجان‌های عرفانی.

میراث ادبی سرشاری از عطار باقی مانده که غیر از اثر منشور معروف او در باب احوال و اقوال مشایخ صوفیه، تذکره‌الاولیاء، دیوان قصاید و غزلیات و گزیده‌ی رباعیات او به‌نام محنازنامه و مثنویات او: اسرارنامه، مصیبت‌نامه، الهی‌نامه و منطق‌الطیر از مهم‌ترین اشعار تعلیمی صوفیانه‌ی عطار است. تعداد مثنوی‌های دیگر که به عطار نسبت داده‌اند، بسیار است. عطار، شاعری را برای خود نه صفت می‌دانست نه مایه‌ی افتخار.

۵ - منطق‌الطیر

مهم‌ترین و مشهورترین مثنوی عطار، منطق‌الطیر است که هم از جهت شیوه‌ی تلفیق داستان اهمیت خاص دارد و هم از لحاظ نتیجه‌یی که از آن به‌دست می‌آید. عطار در این داستان، چگونگی سفر پرنج عارف سالک را در شاهراه وصول به حق شرح می‌دهد و می‌گوید: «پرنندگان انجمن کردند تا پادشاهی برای خود برگزینند، اما همدرد فرزانه گفت که ایشان را خود سلطانی است که آن سیمرخ باشد و طالبان و جویندگان پادشاه باید در راه طلب مقصود جد و جهد نمایند تا بر مشکلات پیروز شوند. سالکان این طریق بایستی از هفت وادی، یعنی هفت دره‌ی پرخطر بگذرند تا به مطلوب برسند. پرنندگان با وجود همه‌ی مشکلات راه، سفر اختیار کردند و برای وصول به سرمنزل سیمرخ که در قاف حقیقت مسکن داشت، همدرد را که سال‌ها درک محضر سلیمان جان را کرده بود، به راهنمایی خود برگزیدند، اما چون همدرد باز به شرح دشواری‌ها و سختی‌های راه پرداخت، بیش‌تر پرنندگان هریک به عذر بهانه‌یی ترک سفر کردند.» عطار وادی‌هایی را که می‌بایستی مرغان سالک از آن بگذرند، در این چند بیت خلاصه کرده است:

هست وادی طلب آغاز کار

وادی عشق است از آن پس بی‌کنار

بر سوم وادی است آن از معرفت

هست چارم وادی استغناصفت

هست پنجم وادی توحید پاک

پس ششم وادی حیرت صعبناک

هفتمین وادی فقر است و فنا

بعد از آن، راه و روش نبود تو را

دسته‌های بسیار از مرغان که طالب سیمرخ حقیقت بودند، جان و تن سوخته و کوفته در طی طریق بازماندند یا به هلاکت رسیدند.

فقط سی مرغ جان به سلامت بردند و به کعبه‌ی مقصود رسیدند و

به قصر پادشاه درآمدند و رخصت حضور به درگاه وی یافتند.

پس از آن که پاک و منزه شدند، خورشید سمردی بر ایشان تافت

و در برابر آینه‌ی حق‌نما قرار گرفتند، بیش از عکس سی مرغ در آن

نیافتند و آنگاه دریافتند که به حقیقت سیمرخ با ایشان یکی است و در

میان ایشان جدایی نیست. آنگاه سیمرخ با ایشان گفت:

بی‌زبان آمد از آن حضرت خطاب

کاینه‌ست این حضرت چون آفتاب



۶- داستان شیخ صنعان

در بین داستان‌های فرعی که در *منطق‌الطیر* آمده است، قصه‌ی شیخ صنعان لطف و شوری خاص دارد. این شیخ صنعان که به قول عطار پیر وقت بوده و مریدان بسیار داشته است، از قضای بد گرفتار عشقی بی‌فرجام می‌شود که او را رسوای خاص و عام می‌کند. وی در این عشق پُرسوز دردناک نه فقط تخته پوست ارشاد و دستگاه پیری و مرادی خویش را از دست می‌دهد، بلکه دین و عقل را هم درمی‌بازد و به‌خاطر معشوق ترس‌آیین، عیسوی نیز می‌گردد و زنار نو می‌بندد و به خوک‌بانی می‌افتد. به‌قول حافظ:

شیخ صنعان خرّقه رهن خانه‌ی خمار داشت

این عشق در عهد خویش به موجب قصه‌ی عطار شهرت بسیار یافته است. در هر حال آن‌چه معلوم است، داستان شیخ صنعان (صرف‌نظر از آن‌که اصل قالب آن را عطار از کجا گرفته باشد)، یک داستان رمزی مانند داستان سلمان و اِسال است. قصه‌ی سلمان، سرگذشت روح پاکی‌ست که از دنیای جان به عالم ماده می‌آید. در آن‌جا گرفتار دام تعلقات می‌گردد، به همه‌چیز آلوده می‌شود و به هر گناه دست می‌زند، حتا اصل و گوهر آسمانی خود را فراموش می‌کند و با آرایش‌های مادی انس می‌گیرد. اما جذبه‌ی غیبی او را سرانجام درمی‌یابد، او را به مقرّ علوی، یعنی به دنیای صفا و پاکی، می‌برد و نجاتش می‌دهد.

حکایت شیخ صنعان نیز همین است. شیخ روح پاکی‌ست که به دنیای نور و صفا تعلق دارد، اما عشق جسمانی، عشق یک دختر، او را به دنیای ترسائی، دنیای ماده و گناه، دنیای شراب‌خواری و خوک‌بانی می‌کشاند و به دام تعلقات می‌اندازد. آن‌جا اصل خود راه، مسلمانی خود راه، و حتا شیخی خود را فراموش می‌کند. اما اگر او همه‌چیز را فراموش کرده است، عنایت ایزدی او را فراموش نمی‌کند

هر که آمد خویشتن ببند در او

تن و جان هم جان و تن ببند در او

چون شما سی مرغ این‌جا آمدید

سی در این آیینه پیدا آمدید

گر چهل پنجاه مرغ آیند باز

پرده‌یی از خویش بکشایند باز

گرچه بسیاری به سر گردیده‌اند

خویش می‌بینند و خود را دیده‌اند

این همه وادی که واپس کرده‌اند

وین همه مردی که هرکس کرده‌اند

محو ما گردید در صد عز و ناز

تا به ما در خویشتن یابند باز

این مثنوی عرفانی، دلکش‌ترین، شورانگیزترین و شیواترین منظومه‌های عطار است. عطار این منظومه را راهنمای سیر و سلوک و دستورالعملی برای طی کردن راه پرنشیب و فراز طریقت دانسته است. در این اثر، هر یک از پرندگان نمودار یکی از افراد جامعه‌ی انسان‌هاست که در بندی که خود ساخته، گرفتار و در زندان تن جان را اسیر کرده است.

عطار تمام بیغوله‌ها، پرتگاه‌ها و ورطه‌هایی که در گذر سالک کمین گرفته‌اند، در طی داستانی بس دل‌انگیز پدیدار ساخته و سراب‌های فریبنده را برشمرده است تا سالک به کویر خودبینی درنیفتد و در دره‌ی هولناک آرزو سرگردان نشود و پایند دیو هوس نماند.

این همان مراحل هفت‌گانه‌ی سلوک است که بی‌شباهت به هفت‌خان رستم و اسفندیار نیست، منتهی این هفت‌خان روحانی فقط گذرگاه یک قهرمان بی‌همانند است.

روح‌های مختلف که به تقریب مناسبات اخلاقی به‌صورت موسیچه، طوطی، کبک، باز، دراج، عندلیب، طاووس، تذرو، قمری، فاخته و مرغ زرین درآمده‌اند، همه این هفت‌خان را در پیش دارند و بدین‌گونه *منطق‌الطیر* حماسه‌ی مرغان روح، حماسه‌ی ارواح خداجوی و حماسه‌ی طالبان معرفت است که مصائب و بلاهای آن‌ها در طی این سیر و سفر روحانی، از آن‌چه برای جویندگان جاه، زر و زور، نام و شهرت پیش می‌آید، کم‌تر نیست.

این هفت وادی یا هفت‌خان روحانی در ادب صوفیه سابقه دارد و فقط در ترتیب و تعداد آن‌ها هر یک از مشایخ، بیش و کم نظرات مختلف داشته‌اند. در داستان عطار غایت سیر و سفر، پادشاه مرغان یعنی سیمرغ است که مقام مقدس الهی دارد. سیمرغ یک مرغ افسانه‌یی‌ست که در اوستا و داستان‌های خدای‌نامه و حتا در اساطیر ماندایی نیز آمده است و عطار نام او را به کمک یک «بازی لفظی» یا لفظ «سی مرغ» که جمع تعداد مرغان زائر است، یکی کرده است تا با این بازی آن‌چه را که صوفیان در بیان اتحاد و وحدت دارند، به زبان قصه تعبیر کند.

نمونه‌ی خط و ربط دکتر مسعود همایونی

۹۳۳۶۶۰

برادر منوری استاد احمد حجاب آتشی دکترتین این

با درود فراوان - زیارت و تهنیت عرض نموده و عرض می‌کنم که در این روز مبارک فصل درخشندگی و تابش نور الهی حاصل شده است و از ما دعوت می‌گردد تا در این روز مبارک با درود و احترام فراوان به یاد او باشیم و در این روز مبارک با درود و احترام فراوان به یاد او باشیم و در این روز مبارک با درود و احترام فراوان به یاد او باشیم

و به یاری او می‌شتابد. او را از خود می‌رباید و باز به دیار اسلام و دیار روشنی و صفا می‌کشد و عاقبت به خیر می‌کند.

۷- زبان عطار

زبان عطار، گرم و شیرین و ساده و طبیعی‌ست. در بیان رموز عاشقی و اطوار روحانی سخنش، قدرت و شوری دیگر دارد. احوال عشقی را مثل دردکشیده‌ی عشق آزموده بیان می‌کند. سخن وی تأثیر عمیقی دارد که از خاطر خواننده یا شنونده فراموش نمی‌شود. عشق و شرابی که در اکثر غزل‌هایش هست، غالباً مقدمه‌ی است که حجاب خودی را از پیش چشم وی دور کند و او را وادار کند که در خرقه‌ی زهد خودش نیز آتش بزند تا بین او و حق هیچ حجابی باقی نماند. عطار حال خود را در این مثنوی زیر بیان می‌کند:

سرمه‌ی در چشم این‌جا که کشید
دیدم آن نوری که می‌بایست دید
یافتیم او را که می‌جستم همه
خویش را دیدم شبان این رمه
خویش را دریافتم، عطار رفت
دوست را بشناختم، گفتار رفت
لب به دندان دوختم، گشتم نهان
تا کنم با دوست، حال خود عیان
دوست خود از حال من آگاه بود
در همه منزل مرا همراه بود
ترک کردم گردش دور فلک
پای در دامن کشیدم چون ملک
ترک کردم صحبت اهل جهان
پا کشیدم از جمیع هم‌رهان
گنج عزلت کردم این‌جا اختیار
تا نگیرد آینه دیگر غبار
گشت دنیا پیشم این‌جا خاک راه
دیگر اندر وی نکردم نگاه
حبّ اویم ذره‌ی در دل نماند
عشق پیدا آمد و غافل نماند
حبّ او چون ذره‌ی در دل نبود
که کنم از بهر او دیگر سجود
پیش از مردن بمیر و زنده شو
نه چو لحم کلب این‌جا گنده شو
گر بمیری تو ز خود، زنده شوی
شاه شاهان را یکی بنده شوی

مآخذ

۱- آثار عطار (منطق الطیر، الهی‌نامه، اسرارنامه، مصیبت‌نامه).
۲- نفعات‌الانس، عبدالرحمان جامی. ۳- شرح حالات عطار، بدیع‌الزمان فروزانفر. ۴- با کاروان حله در جست‌وجوی تصوف، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب. ۵- تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان، عبدالرفیع حقیقت.

اشتراک مضمون در شعر فارسی و عربی

حیدر رجبی - دبیر ادبیات عربی

۱- از سعدی، در قسمت رباعیات، در ص ۱۵۵ از جلد قصائد (چاپ اقبال به تصحیح محمدعلی فروغی):
تدبیر صواب از دل خوش باید جُست
سرمایه‌ی عافیت کفاف است، نخست
شمشیر قوی نیاید از بازوی سُست
یعنی ز دل شکسته، تدبیر درست

از سنایی:

کدخدایی، خدایی است، نه رنج
خاصه آن را که نیست، نعمت و گنج
کدخدایی، همه غم و هوس است
کد رها کن تو را خدای بس است

توضیح - کدخدایی: زن‌داری

از سنایی:

با جُحی گفت: روزکی، هیزی
کز علی و عمر، بگو چیزی
گفت با وی، جُحی که آنده چاشت

در دلم حبّ و بغض کس نگذاشت
توضیح - جُحی: مرد مسخره که در فارسی داستان‌های او را به «ملا نصرالدین» نسبت می‌دهند.
از میرزاده عشقی:

هر گناهی کادمی عمداً به عالم می‌کند

احتیاج است: آن که اسبابش فراهم می‌کند
احتیاج است: آن که قدر آدمی کم می‌کند
در بَر نامرد، پشت مرد را خم می‌کند

نظیر از عربی: از ابو محمد بن حسن زبیدی‌ست:

الفقر فی اوطاننا غریبه
و المال فی الغریبه اوطان
یعنی: تهیدستی در وطن خودمان، اسباب بیگانگی و غریبی‌ست، و دارایی و مال در هنگام غربت، وطن است. و نیز نظیر این بیت عربی است:

الفقر یزری بأقوام ذوی حسب
و قد یسود غیر السید، المال
یعنی: تهیدستی، اقوام بزرگوار را خوار می‌کند، (و بالعکس) مال و ثروت کسی را که شایسته‌ی سیادت نیست، سروری می‌بخشد، و نیز نظیر این بیت عربی از اُحیحه است:

کلّ النداء اذا نادیت، یخذلنی
ألا نداء اذا نادیت، یا مالی!
یعنی: هر بانگی که ندا درمی‌دهم، مرا یاری نمی‌کند (به سؤال پاسخ نمی‌دهد)، خوارم می‌سازد، جز بانگی که به مالم می‌گوییم: ای مال من.

از جامی:

او منزله از شریک اندر محاسن آمده

جوهر حُسن محمد پاره ناید در رقم
نظیر از عربی: شرف‌الدین ابی عبدالله محمد بوصیری، در قصیده‌ی برده گوید: (بیت ۴۲)

منزله عن شریک فی محاسنه
فجوهر الحسن فیه غیر منقسم
یعنی: حضرت محمد (ص) منزله و مقدس است از این‌که او را در حسن ظاهر و باطن شریکی باشد، و جوهر حسنی که در ذات پاک اوست، قسمت‌پذیر نیست (فقط اختصاص به او دارد).